

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

فلسفہ حجاب

بررسی آثار و فوائد حجاب اسلامی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فلسفه حجاب (بررسی آثار و فوائد حجاب اسلامی)

نویسنده:

رضا سعیدی

ناشر چاپی:

رهروان نور

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	فلسفه حجاب (بررسی آثار و فوائد حجاب اسلامی)
۶	مشخصات کتاب
۶	چون حضرت موسی(علیه السلام) مرد قبطی را به قتل رساند ،
۶	روزی زلیخا با یوسف خلوت کرد و از فرصت به دست آمده استفاده نمود. روبه یوسف کرد و گفت: سرت را بلند کن و به من نگاهی کن.
	امام خمینی که در عصر حاضر از هر نظر الگویی می باشند در مورد رعایت حجاب در خانواده نیز بسیار دقیق و مراقب بودند دختر گرامی ایشان این دقت
	به هر حال کلاس چهارم و پنجم گذشت و من از پدر و مادرم خواستم چادری نو، برایم بخرند، و با خود عهد کردم که در مدرسه جدید از ابتداء چادر سر
۸	برادر خادم یکی از محافظین بیت امام :

فلسفه حجاب (بررسی آثار و فوائد حجاب اسلامی)

مشخصات کتاب

سرشناسه: سعیدی رضا، ۱۳۴۸- عنوان و نام پدید آور: فلسفه حجاب (بررسی آثار و فوائد حجاب اسلامی) / تالیف رضا سعیدی ویراستار زهرا زرلکی مشخصات نشر: تهران رهروان نور ۱۳۸۰. مشخصات ظاهری: [۱۰۳] ص شابک: ۹۶۴۹۳۲۸۰۰۹ ریال ۴۵۰۰. یادداشت: کتابنامه ص [۱۰۳]؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: حجاب رده بندی کنگره: BP۲۳۰/۱۷/س ۷ف ۸ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۳۶ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۷۸۰۹

چون حضرت موسی (علیه السلام) مرد قبطی را به قتل رساند،

فرعونیان نقشه کشیدند موسی را به قتل برسانند؛ موسی (علیه السلام) از مصر خارج شد و هشت (یا سه) روز در راه بود تا به دروازه شهر مدین رسید و سختی های بسیار کشید و برای رفع خستگی زیر درختی که چاهی کنارش بود، آرامید. او مشاهده کرد که دو دختر برای آب کشیدن از چاه منتظرند تا چوپانان آب گیرند بعد نوبتشان شود. به آن ها فرمود: من برای شما آب می کشم؛ و آنان از هر روز زودتر آب را به خانه آوردند. پدر این دو دختر (حضرت شعیب (علیه السلام)) پرسید: چطور امروز زودتر آب آوردید و گوسفندان را آب دادید؟ آنان قصه ی آن جوان را نقل کردند. شعیب فرمود: نزد آن مرد بروید و او را نزد من آورید تا پاداش کارش را به وی بدهم. دختران، نزد موسی (علیه السلام) آمدند و درخواست پدرشان را گفتند. موسی (علیه السلام) هم بی درنگ به خاطر خستگی و گرسنگی و غریب بودن، قبول کرد. دختران به عنوان راهنما، جلو راه می رفتند و موسی (علیه السلام) به دنبال آنان می رفت و نگاه می کرد از کجا می روند. چون هیکل و بدن آنان از پشت، نمایان بود، حیا و غیرت، به او اجازه نمی داد به آنان نگاه کند؛ پس فرمود: من جلو می روم و شما پشت سر من بیایید؛ هر کجا دیدید اشتباه می روم، راه را به من نشان دهید (یا سنگریزه ای جلوی پای من بیندازید تا راه را تشخیص بدهم)؛ زیرا ما فرزندان یعقوب به پشت زنان نگاه نمی کنیم. وقتی نزد حضرت شعیب (علیه السلام) آمدند و جریان را گفتند، شعیب نیز به خاطر پاداش کار، نیروی جسمانی، حیا، پاکی و امین بودن، دختر خود (به نام صفورا) را به ازدواج حضرت موسی (علیه السلام) درآورد. منبع: هزار و یک حکایت اخلاقی؛ محمدحسین محمدی، ص ۲۲۴

روزی زلیخا با یوسف خلوت کرد و از فرصت به دست آمده استفاده نمود. روبه یوسف کرد و گفت: سرت را بلند کن و به من نگاهی کن.

یوسف گفت: می ترسم هیولای کور و نابینایی بر دیدگانم سایه افکند. - زلیخا: به به! چه چشم های شهلا و زیبایی داری! - یوسف: همین دیدگان من در خانه ی قبر، نخستین عضوی هستند که متلاشی شده و روی صورت من می ریزند. - زلیخا: چه قدر بوی خوشی داری! - یوسف: اگر سه روز بعد از مرگ من بوی مرا استشمام نمایی، از من فرار می کنی. - زلیخا: چرا نزدیک من نمی آیی؟ - یوسف: چون می خواهم به قرب خداوند نایل شوم. - زلیخا: گام بر روی فرش های پر بها و حریر من بگذار و خواسته مرا برآور. - یوسف: می ترسم بهره ام در بهشت از من گرفته شود. وقتی که زلیخا استقامت و پاک دامنی یوسف را دید و یقین کرد که تسلیم هوس های او نمی شود، از راه تهدید وارد شد و به یوسف گفت: حالا که چنین است تو را به شکنجه گران زندان می سپارم... یوسف با کمال نیرو گفت: باکی نیست، خدا یاور من است. امام علی (علیه السلام) فرمودند: همراه حضرت زهرا (سلام الله علیها) به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتیم، دیدیم پیامبر به شدت گریه می کنند. عرض کردم: پدر و مادرم به

فدایت، چرا گریه می کنی؟ فرمودند: ای علی! در شب معراج زنانی را در عذاب های گوناگون دیدم، از این رو گریه می کنم. از جمله فرمودند: ۱. زنی را دیدم که به مویش آویزان است و مغز سرش از شدت گرما می جوشد. ۲. و زنی را دیدم که به دو پایش آویزان شده است. ۳. و زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می خورد. ۴. و زنی را دیدم که با قیچی ها گوشت بدن خود را بریده بریده می کرد. ۵. و زنی را دیدم که صورت و بدنش می سوخت و او روده های خود را می خورد. حضرت زهرا (سلام الله علیها) عرض کردند: ای حبیب و نور چشم! به من بگو عمل آن زن ها در دنیا چه بود که این گونه مجازات می شدند. - زنی که به مویش آویزان شده بود و مغز سرش از گرما می جوشید، به خاطر آن بود که در دنیا موی سرش را از نامحرمان نمی پوشاند. - زنی که به دوپایش آویزان بود، به خاطر آن بود که در دنیا بدون اجازه ی شوهرش از خانه بیرون رفت. - زنی که گوشت بدنش را می خورد، به خاطر آن بود که در دنیا اندام خود را برای نامحرمان آرایش می کرد. - زنی که با قیچی ها گوشت بدنش را می برید، به خاطر آن بود که او در دنیا خودفروشی می کرد و خود را برای کام جویی عیاشان در معرض تماشای آن ها می گذاشت. - زنی که صورت و بدنش می سوخت و روده های خود را می خورد، به خاطر آن بود که بین زن و مرد نامحرم رابطه ی نامشروع برقرار می نمود و در این جهت دلالی می کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در پایان فرمودند: «وَلَيْلٌ لِّمَرْأَةٍ أَغْضَبَتْ زَوْجَهَا وَطَوَّبِي لِمَرْأَةٍ رَضِيَ عَنْهَا زَوْجُهَا؛ وای بر زنی که شوهرش را خشمگین کند و خوشا به حال زنی که شوهرش از او خشنود باشد». (۱) پی نوشت: ۱. اقتباس از: عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰ و بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۶ - ۲۴۵ و کتاب پوشش زن در اسلام، ص ۵۳ - ۵۲. منبع: با معارف اسلامی آشنا شویم، شماره ی ۴۰.

امام خمینی که در عصر حاضر از هر نظر الگوی می باشند در مورد رعایت حجاب در خانواده نیز بسیار دقیق و مراقب بودند دختر گرامی ایشان این دقت و مراقب را چنین بیان کرده اند:

بهر حال همانطور که گفتم ایشان (امام خمینی) در مقابل بیرونی و نامحرم خیلی سختگیرند، آلا ن پسرهای من و احمد آقا ۱۵ و ۱۶ ساله اند و ما یکروز اگر منزل آقا برای ناهار دعوت شویم پسرها حق آمدن ندارند یا اگر هم بیایند ما خانه خانم (همسر حضرت امام) می نشینیم و سفره می اندازیم و آنها منزل احمد آقا، آن هم برای اینکه پسرها و دخترهای اهل فامیل و خانه با هم غذا نخورند، نه فقط سر سفره بلکه حتی سلام هم به هم نکنند چون واجب نیست. من خودم پانزده ساله بودم که آقای اشراقی با خواهرم ازدواج کرد، و داماد ما شده بود. یک روز ما دعوت داشتیم منزل ایشان همینجور که من و آقا با هم وارد شدیم، دیدم آقای اشراقی دارند به استقبال می آیند، در یک باغچه ای بود که ما داشتیم جلو می رفتیم، من گفتم: سلام بکنم؟ امام گفتند: واجب نیست، من هم رویم نشد که سلام نکنم، زدم و از تو باغچه رد شدم که با آقای اشراقی روبرو نشوم. (۱) پی نوشت: ۱- فلسفه حجاب، ص ۱۱۴

به هر حال کلاس چهارم و پنجم گذشت و من از پدر و مادرم خواستم چادری نو، برایم بخرند، و با خود عهد کردم که در مدرسه جدید از ابتداء چادر سر کنم و چنین هم کردم و همین امر باعث جدا شدن من از دوستان سالهای قبلی ام شد و نیز جدا شدن راه زندگی ام.

آنها کم کم دخترانی بی قید و بند و منحرف شدند و سر راه مدرسه به هر کس و ناکسی می خندیدند (هم از روی نادانی به عواقب کارشان و هم به علت بی خبری از حالات و احوال درونی مردان و جوانان، و شاید به قصد لذت نفسانی خود) اما من سرم را پایین انداخته، رویم را محکم می گرفتم و به تنهایی به مدرسه می رفتم. و همین چادر، مرا از گمراهی که در اثر دوستی با آنها دامنگیرم می شد نجات داد. البته حجابم شل و سفت می شد تا بعد از انقلاب، و هم اکنون (بخصوص بعد از آشنایی با حقایق)

مانند یک حصار محکم بدان نیازمندم . در سایه آن احساس امنیت می کنم و به قول گروهی از بانوان مؤمنه حقیقی ، چادر برای ما نه تنها سنگینی نیست ، بلکه با آن احساس آرامش می کنیم اگر نگاه آلوده ای ما را تعقیب کند، با محکمتر گرفتن آن ، او را از خود می رانیم و می فهمانیم که اجازه نامردی ندارد. (۱) پی نوشت: ۱- دکتر احمد صبور اردوبادی، آئین بهزیستی اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ دوم، جلد سوم، ص ۲۷۰ و ۲۷۱

برادر خادم یکی از محافظین بیت امام :

یکی دیگر از موارد خاطرات من مسأله دقت در رعایت حجاب نزدیکان امام از جانب ایشان بود بعضا لازم می شد که ما به طور سر زده به خدمت ایشان برسیم و مطلبی را عرض نماییم . بلافاصله بعد از زدن درب و تقاضای ورود از جانب ما، اگر از بستگان امام نزد ایشان بودند، خیلی سریع می گفتند: که کمی صبر کنید و بعد به بستگان خویش تذکر می دادند چادر خود را بر سر گذارند، تا وارد شویم و بالعکس اگر ما در داخل خانه بودیم و یکی از بستگان امام قصد دخول داشتند، بلافاصله امام می فرمودند که : یا الله یا الله ... نامحرم داخل اتاق است . البته امام برای تذکر اعلام کرد و گرنه بستگان امام همیشه رعایت حجاب خویش را می نمودند. (۱) پی نوشت: ۱- پاسداران حجاب، ص ۴۹